

دو فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، سال دوم، شماره سوم، پاییز و زمستان ۹۰، صفحات ۱-۱۶

تاریخ دریافت: ۹۰/۴/۲۷

تاریخ پذیرش نهایی: ۹۰/۸/۱۸

جایگاه بیگلربیگی در تقسیمات کشوری با تکیه بر عصر شاه عباس

نزهت احمدی^۱

چکیده

شناخت دقیق مناصب جهت کسب درک درست از ساختار و سازمان اداری هر دوره از ضروریات است و بدون این شناخت، داوری‌ها نمی‌تواند پایه علمی داشته باشد. اما این که تا چه اندازه اطلاعات ما از ساختار اداری حکومت صفوی صحیح و مستند بر داده‌های تاریخی است، پرسشی است که باید مورد بررسی و نقد قرار گیرد. بیشترین میزان اطلاعات ما مستخرج از چند منبع مربوط به دوره پایانی این سلسله است. این که تا چه اندازه این داده‌ها را می‌توانیم به تمام دوره تعمیم دهیم پرسش دیگری است که باید مورد توجه قرار گیرد. در این جا با محور قرار دادن دوره شاه عباس، که دوره تثبیت قدرت مرکزی و نهایتاً دوره شکوه این خاندان است، به تجزیه و تحلیل اطلاعات مندرج در سه منبع مهم مربوط به این دوره یعنی «تاریخ عباسی»، «عالم‌آرای عباسی» و «نقاوة الآثار» در خصوص منصب بیگلربیگی پرداخته و با مقایسه این منابع با کتابهای پیش از آن دوره، با این پرسش روبرو می‌شویم که جایگاه بیگلربیگی در تقسیمات کشور چیست؟ این مقاله با استفاده از منابع این دوره تلاش دارد با روش تحلیلی، این فرضیه را به آزمون بگذارد که از دوره شاه عباس اول است که این منصب به طور جدی به عنوان یک منصب ولایتی مطرح و به مرور زمان حدود وظایف آن مشخص و معین می‌شود.

واژه‌های کلیدی: بیگلربیگی، تقسیمات کشوری، صفویان، شاه عباس.

مقدمه

حکومت صفویه با بیش از دو قرن فرمانروایی بر سرزمین ایران، بی‌شک دارای دیوانسالاری عظیم و پیچیده‌ای بوده است. اما سقوط این حکومت و تاراج پایتخت آن، نابود شدن بسیاری از اسناد و مدارک، چه دولتی و چه خانوادگی را به همراه داشته است که شاید بخشی از ضعف اطلاعات امروز ما نسبت به مناصب و مشاغل دولتی و حتی خصوصی و نیز چگونگی انتصاب افراد به این مناصب، میزان درآمدها و غیره، ناشی از این امر باشد. به طوری که بیشترین حجم اطلاعات در دسترس، تنها مبتنی بر چند اثر معدود، چون تذکره‌الملوک، دستورالملوک و القاب و مناصب در دوره سلاطین صفویه می‌باشد (نصیری، ۱۳۷۱). اگر چه محققانی که به این مقوله پرداخته‌اند کوشیده‌اند حتی‌المقدور برای پر کردن کاستی‌ها از منابع مختلف چون کتاب‌ها، اسناد و حتی مهرها استفاده نمایند (ره‌بورن، ۱۳۸۳)، اما با این وجود هنوز راه درازی در پیش است.

یکی از شیوه‌هایی که می‌تواند در این زمینه ما را یاری دهد، استخراج عناوین مناصب و کاربرد این عنوان‌ها و نیز اسامی افراد صاحب منصب و اطلاعات مربوط به زندگی آنان از قبیل شغل و منصب، قبیله یا خاندان، میزان تحصیلات، دین و مذهب، پایگاه اجتماعی افراد و نیز هر گونه اطلاعاتی است که در زمینه چگونگی انتصاب یا عزل آنان در منابع آمده است. با استخراج این اطلاعات از منابع هم‌عصر و مقایسه و تطبیق آن با یکدیگر و حتی سایر منابع، علاوه بر روشن شدن بخشی از زندگی‌نامه افراد، می‌توان با استفاده از داده‌های آماری نشان داد که در هر دوره چه مناصبی معمول و بیشتر مورد توجه بوده است و نیز جهت هر یک از این مناصب، بیشتر چه افرادی و با چه ویژگی‌هایی منصوب شده‌اند. در ضمن چنین پژوهشی می‌تواند تا حد قابل توجهی میزان تغییرپذیری تقسیمات کشوری را نشان دهد.

باید در نظر داشت که انتخاب حکام از سوی دولت مرکزی، مسأله‌ای حساس بوده است. به طوری که انتخاب فردی ناشایست و یا ستمگر می‌توانست شورش‌ها و قیام‌های مردمی را دامن زند و یا خود از فرصت‌های به دست آمده سوءاستفاده نماید و در جهت خودمختاری گام بردارد. از این‌رو حکومت‌های قدرتمند در انتخاب حکام خود به ویژه کسانی

که در مناطق مرزی و سوق‌الجیشی بودند دقت بسیاری می‌نمودند. بنابراین شاه عباس که از ابتدای به قدرت رسیدن تصویر یک حکومت قدرتمند مرکزی را در ذهن می‌پروراند بی‌شک حساسیت بسیاری در گزینش حکام ایلات خود داشته است.

به طور کلی در خصوص تقسیمات کشوری در منابع بیشتر از لفظ حاکم برای کسی که امور منطقه‌ای را در ید اختیار داشته، استفاده شده است. اما علاوه بر این از الفاظ دیگری چون والی و بیگلربیگی نیز در منابع این دوره یاد شده است. حال این پرسش مطرح است که چه تفاوت‌هایی میان این الفاظ وجود دارد؟ آیا این واژه‌ها گویای تفاوت منصب و قدرت صاحب منصبان است؟ یا بستگی به منطقه دارد و احياناً لفظی خاص برای نشان دادن حاکم منطقه‌ای مشخص می‌باشد؟

هدف ما این است که جایگاه منصب بیگلربیگی و کاربرد این اصطلاح را در دوره شاه عباس بررسی نماییم و مشخص سازیم که چه ایالت‌هایی دارای بیگلربیگی بودند و آیا کاربرد این واژه در فرهنگ سیاسی آن دوره چارچوب رسمی دارد یا تعمیمی است؟ و آیا صاحب این منصب دارای نفوذ و اعتبار بیشتری نسبت به سایر حکام است؟ اگر چنین است دلایل این کار چه بوده و چه معیارهایی برای گزینش این افراد در نظر گرفته می‌شده است؟ نحوه تعامل آنان با دربار چگونه بوده و امرای زیر دستشان چه نامیده می‌شدند؟ و در اصل این صاحب منصبان چه اختیاراتی بیش از سایر حکام و یا والی‌های مناطق مختلف داشتند؟ و اصلاً آیا تفاوت چشمگیری میان این مناصب وجود دارد و یا تنها تفاوت در لفظ و عنوان این منصب است و اختیارات آن محدود و مانند سایر حکام می‌باشد؟

مفهوم و معنای منصب بیگلربیگی

اصل کلمه بیگلربیگی، واژه‌ای ترکی است و بیگ مخفف بیوک به معنی بزرگ است و بیگلربیگی به مفهوم بزرگ بزرگان و بیشتر برای بزرگان و امرا و حتی شاهزادگان بکار رفته است (دهخدا). بنابر شواهد این اصطلاح به عنوان یک صاحب منصب کشوری در قرون

اولیه مرسوم نبوده است و حتی در دوره ایلخانان^۱ و تیموریان نیز دیده نمی‌شود. اما در دولت عثمانی می‌توان نشانی از آن به دست آورد. اما به درستی، زمان شروع استفاده از این منصب در ایران پیش از صفویه مشخص نیست.

استناد لغت‌نامه دهخدا برای کاربرد این واژه نیز به کتابی مربوط به دوره پایانی صفویه یعنی تذکرة الملوك و تعلیقات آن که توسط مینورسکی انجام شده است، می‌باشد. نه تنها استناد لغت‌نامه دهخدا که منبع اصلی بسیاری از مطالعات و تحقیقات انجام شده در خصوص دوره صفویه نیز همین کتاب می‌باشد.

«تذکرة الملوك» در خصوص امراء چنین می‌گوید: «باید دانست که امراء ایران مطلقاً بر دو نوع می‌باشند: نوع اول امراء غیر دولتخانه که ایشان را امراء سرحد می‌نامند و این نوع بر چهار قسم است: اول ولات؛ دوم بیگلربیگیان؛ سوم خوانین؛ چهارم سلاطین» (میرزا سمیعا، ۱۳۶۸: ۴). در مورد حدود اختیارات بیگلربیگیان نیز اظهار می‌کند که حاکمان حوالی و اطراف سرزمین او توسط وی عزل و نصب می‌شدند (همان).

در این کتاب تعداد بیگلربیگی‌نشین‌ها نیز سیزده ذکر شده است که شامل: «اول قندهار، دوم شیروان، سوم هرات، چهارم آذربایجان، پنجم چخورسعد، ششم قراباغ و گنجه، هفتم استرآباد، هشتم کوه کیلویه، نهم کرمان، دهم مرو شاهی جهان، یازدهم قلمرو علیشکر، دوازدهم مشهد مقدس معلی، سیزدهم دارالسلطنه قزوین» (همان: ۵).

توجه به این مناطق نشان می‌دهد که بیشترین آنها در منطقه غرب ایران تمرکز یافته‌اند. در ضمن بسیاری از مناطق نام برده شده است که در دوره شاه عباس بیگلربیگی‌نشین نبودند. همچنین اگر این سخن را بپذیریم که به مانند عثمانی مناطق مهم و استراتژیک را

۱- اوزون چارشلی در این باره می‌گوید: «بزرگترین فرمانده نظامی ایلخانان، بیگلربیگی بود و او در رأس یکی از چهار امیر بزرگ اولوس که اداره نظامی مملکت در دست آنها بود قرار داشت و به او بگلربیگی و به سه امیر دیگر قول بگی می‌گفتند» (چارشلی، ۱۳۰). با توجه به این مطلب می‌توان دریافت که به عنوان صاحب منصبی لشکری این عبارت کاربرد داشته است.

بیگلربیگی نشین می‌کردند^۱، با نگاهی به این شهرهای یاد شده بر روی نقشه دوره صفوی می‌توان دریافت که آن فکر اولیه دیگر در آخر این دوره وجود نداشته و دلایل دیگری نیز در این امر دخیل بوده‌اند. به عنوان مثال قزوین به دلیل آن که پایتخت پیشین بوده، بدون آن که موقعیت خاصی به لحاظ نظامی داشته باشد صرفاً به دلیل اهمیت و اعتبار معنوی آن بیگلربیگی نشین شده است. این امر نشان می‌دهد که تداول اصطلاح بیگلربیگی در دوره صفوی به تأثیر از عثمانی نبوده است.

زمینه‌های شکل‌گیری و منصب بیگلربیگی

در «تذکره الملوک»، اطلاعات قابل توجهی از مواجب و تیول بیگلربیگیان و حکام زبردست آنان نیز آورده شده است (همان: ۷۲-۸۶) که بی‌تردید نمی‌توان آن را به تمام دوره صفویه نسبت داد و اگر این اطلاعات دقیق و صحیح باشد صرفاً دوره شاه سلطان حسین و یا کمی پیش از او را پوشش می‌دهد.

اما در این که از چه تاریخی و بنابر چه دلایلی منصب بیگلربیگی در ایران دوره صفوی به وجود آمد ابهامات بسیاری وجود دارد. در منابع اولیه دوره صفوی ذکری از انتصاب فردی به مقام بیگلربیگی نیست. ظاهراً این مقام به مرور ایام و با گسترش قلمرو و تثبیت قدرت صفویان ایجاد شده است. در این که این منصب اولین بار در دوره شاه عباس به وجود آمده است یا پیش از او هم بوده شاید به طور قطع نتوان اظهار نظر کرد. ولی قدر مسلم در منابع دوره اول صفویه کمتر نشانی از این منصب به چشم می‌خورد. «احسن التواریخ» به جز چند مورد محدود از این منصب نام نبرده است. این چند مورد نیز مربوط به بیگلربیگیان عثمانی است^۲. البته مصحح کتاب در زیرنویس شرح حال مسیب‌خان ولد محمدخان تکلو با استناد به کتاب مجمع الخواص منصب او را بیگلربیگی هرات ذکر می‌کند و می‌نویسد: «مسیب‌خان

۱- البته مراد آن نیست که ایرانیان از عثمانی تقلید کرده‌اند. به ویژه که این اصطلاح از پیش از این دوره در ایران برای مناصب لشکری کاربرد داشته است و عنوانی ناشناخته و نامانوس نبوده است. بلکه فقط می‌خواهیم سیر تطور این اصطلاح را نشان دهیم.

۲- مانند: «محمدپاشا بیگلربیگی قرامان» (ر.ک: روملو، ۱۳۸۴: ۷۸۲)

ولد محمدخان شرف‌الدین اوغلی بیگلربیگی هرات است. جوانی است بسیار متواضع و نیکخو و در میان ارکان دولت قزلباش از حیث استعداد فطری نظیرش کم است. در فن موسیقی خیلی مهارت داشت و تصنیف‌هایش مشهور است. از هر نوع شعر گفته است و خط نستعلیق را خوب می‌نویسد. این رباعی از او شهرت دارد...» (روملو، ۱۳۸۴: ۸-۱۵۲۷).

با توجه به این که «مجمع الخواص» اثری مربوط به دوره شاه عباس می‌باشد می‌توان چنین پنداشت که چون بعد از این صاحب منصب هرات را بیگلربیگی می‌گفتند، صادقی‌بیگ به رسم آن روز منصب مسیب‌خان را نیز بیگلربیگی خوانده است و مصحح نیز بدون توجه به این مطلب، عنوان بیگلربیگی را برای مسیب‌خان ذکر کرده است.

در ضمن باید به تاریخ نگارش منابع نیز توجه نمود. به عنوان مثال «تاریخ عالم‌آرای شاه اسماعیل» که در سال ۱۰۸۶ هجری قمری تألیف شده است، علی‌رغم آن که به طور خاص به دوره شاه اسماعیل پرداخته اما برخی اصطلاحات آن، اصطلاحات رایج در عصر نویسنده است نه آن چه که در دوره شاه اسماعیل مرسوم بوده است. از این رو در این کتاب در چندین مورد از لفظ بیگلربیگی برای صاحب‌منصبانی استفاده شده که منابع پیش از این تاریخ از آن یاد نکرده‌اند (ناشناس، ۱۳۸۴: ۱۷، ۲۱۴، ۲۴۴، ۴۷۶، ۶۱۱).

همچنین حسن‌بیگ روملو (رک. روملو، ۱۳۸۴: ۱۵۲۸)، خلیل‌خان افشار را «والی کوه گیلویه» خوانده است در حالی که در «عالم‌آرای عباسی» این منطقه بیگلربیگی‌نشین خوانده شده است.

این مسأله که حسن‌بیگ روملو تنها از بیگلربیگیان عثمانی یاد کرده است، می‌تواند گویای آن باشد که این منصب در دولت عثمانی کاربرد داشته و صفویان نیز از آن باخبر بودند. بنابر گفته خلیل اینالچق پس از سال ۱۳۶۱ میلادی و با گسترش قلمرو عثمانی «برای حفظ نظارت، لازم شد یک بیگلربیگی در رأس کلیه سانجاق‌بیگی‌ها منصوب شود» (اینالچق، ۱۳۸۸: ۱۸۰). از این روی مراد اول، لله خود شاهین را به منصب بیگلربیگی «روم ایلی» گماشت (همان). سپس بایزید اول، بیگلربیگی دیگری در آناتولی با مرکزیت «کوتاهیه» ایجاد نمود و پس از آن بیگلربیگی سومی با مرکزیت «آماسیه» ایجاد شد که تا

نیمه قرن ۱۵ «ستون اتکای» امپراتوری عثمانی بود (همان).

با توجه به این که در منابع اولیه صفوی، ذکری از انتصاب فردی به منصب بیگلربیگی دیده نشده است، می‌توان چنین استنباط کرد که این منصب بعد از آن و به مرور ایام و با گسترش قلمرو و شاید تا اندازه‌ای متأثر از عثمانی ایجاد شده باشد. به طوری که از دوره شاه عباس در فرامین و در منابع به دفعات با این اصطلاح روبرو می‌شویم (نوائی، ۱۳۶۰). به ویژه در منابع اواخر این دوره بیش از پیش به این اصطلاح برخورد می‌کنیم (رک. وحید قزوینی، ۱۳۸۳؛ واله قزوینی اصفهانی، ۱۳۸۲). ظاهراً علی‌رغم اطلاع از وجود این منصب در عثمانی، در ایران این منصب عیناً و با توجه به همان حساسیت‌هایی که در عثمانی برای ایجاد آن در نظر گرفته شده بود، به وجود نیامد. به ویژه در دوران پس از شاه عباس شاهد آن هستیم که شهرهای بسیاری بیگلربیگی‌نشین می‌شوند بدون آن که حساسیت‌های سوق‌الجیشی خاصی داشته باشند. بنابراین این منصب در ایران دوره صفوی راه خود را مستقل از عثمانی پیموده است.

از مقایسه این آثار با منابع دوره اولیه و نیز با ۳ منبع مهم زمان شاه عباس یعنی «عالم‌آرای عباسی»، «تاریخ عباسی» و «نقاوة الآثار»، می‌توان افزایش چشمگیر رواج اصطلاح بیگلربیگی را که احتمالاً گویای افزایش مقام و نیز فزونی قدرت این صاحب منصب بوده نیز مشاهده نمود. لازم به ذکر است که حتی در دوره شاه عباس نیز میزان استفاده از این اصطلاح در منابع یکسان نیست به طوری که نویسنده نقاوة الآثار بر خلاف «عالم‌آرای عباسی» هیچ ضرورتی برای کاربرد این منصب نمی‌بیند. این مسأله خود ابهام برانگیز است و شاید تنها به این واسطه بتوان آن را توجیه کرد که این منصب از مناصب نوبنیاد بوده است.

رهبربورن^۱ که شاید مفصل‌ترین پژوهش را در مورد نظام ایالات در دوره صفویه انجام داده است، در این مورد می‌گوید: «در ابتدای دوره صفوی معمولاً حکمران را از هر درجه

فقط "حاکم" می‌گفتند. بعدها حکام ایالات بزرگ، عنوان بیگلربیگی یافتند» (ره‌بورن، ۱۳۸۳: ۲۹). البته او به طور مستقیم ذکر نمی‌کند که مرادش از بعدها چه زمانی است اما استناد کار خود را بر اساس کتاب عالم‌آرای عباسی قرار داده و از قول اسکندر بیگ منشی می‌گوید: به هنگام مرگ شاه عباس، این ایالات بیگلربیگی داشتند: «۱- شیروان، ۲- قراباغ، ۳- چخورسعد، ۴- آذربایجان، ۵- قلمرو علیشکر، ۶- عراق عرب، ۷- کردستان، ۸- لرستان، ۹- فارس که بیگلربیگی آن در عین حال حکومت کوه کیلویه را هم داشت، ۱۰- کوه گیلویه، ۱۱- قندهار، ۱۲- هرات، ۱۳- استرآباد» (همان). سپس او در ادامه می‌افزاید: «تازه در زمان شاه صفی است که حکام مشهد و مرو نیز با منصب بیگلربیگی در مآخذ ظاهر می‌شوند» (همان). همچنین تأکید دارد که اطلاق عنوان بیگلربیگی به حاکم کرمان متعلق به منابع آخر دوره صفوی است. در این مورد می‌گوید: «بعضی از مآخذ مربوط به آخر دوره صفویه، حاکم کرمان را هم دارای منصب بیگلربیگی ذکر می‌کنند» (همان: ۳۰).

اما این پرسش مطرح است که آیا دقیقاً این عناوین تنها برای صاحب‌منصبان این نواحی بکار رفته است و یا می‌توان موارد دیگری را نیز یافت؟ و آیا کاربرد آن در طی این دوره یکسان بوده است؟ جداول زیر که بر اساس اطلاعات سه منبع این دوره تهیه شده است، می‌تواند در این زمینه کمک نماید.

(جدول شماره ۱) عالم‌آرای عباسی

ردیف	نام منطقه	شماره صفحه
۱	آذربایجان	۲۹۹-۲۹۶-۲۹۷-۲۹۹-۳۰۰-۳۰۱-۲۹۸ ۱۰۸۵-۲۹۸-۱۰۲۶-۱۰۱۷
۲	استرآباد	۱۰۸۸
۳	ایروان	۱۰۴۱-۶۴۳
۴	تبریز	۹۴۷

۱- خسروخان بیگلربیگ استرآباد و سردار قشون و لشکر آنجاست (ج ۳، ص ۱۰۸۸).

۲- این مربوط به دوره ای است که تبریز در دست عثمانی است.

ادامه جدول (۱)

۱۰۸۵-۷۸۲-۷۸۷-۸۱۷-۸۱۸-۸۶۴	چخورسعد	۵
۱۰۱۷-۱۰۲۶-۱۰۴۱-۱۰۸۵		
۱۰۸۴-۸۹۴-۸۴۷-۶۰۳	خراسان	۶
۱۰۸۶	شمشیره و زور	۷
۷۸۶-۸۹۸-۹۱۹-۱۰۲۱-۱۰۳۰-۱۰۴۰	شیروان	۸
۱۰۸۸-۱۰۶۰		
۱۰۸۸-۱۰۳۲	عراق عرب	۹
۶۳۶-۹۰۲-۷۶۴	علیشکر	۱۰
۹۴۱	خراسان	۱۱
۱۰۲۶-۹۰۴-۱۰۴۷-۹۰۴-۶۱۵-۶۹۶	فارس	۱۲
۳۳۱-۸۱۸-۸۸۷-۸۹۲-۱۰۲۱-۲۳۱-۳۲۶	قراباغ	۱۳
۳۸۵-۱۰۲۶-۱۰۸۶		
۱۰۸۶-۱۰۴۱	قندهار	۱۴
۶۴۳	نخجوان	۱۵
۷۲۷	هرات	۱۶

(جدول شماره ۲) تاریخ عباسی

ردیف	نام منطقه	شماره صفحه
۱	آخسقه	۳۲۰
۲	آخستو	۲۸۹
۳	اورقه	۲۹۶-۲۸۹
۴	تومانیس	۳۲۰
۵	چخورسعد	۲۵۷-۳۸۱
۶	سیواس	۲۸۹
۷	شام	۲۸۹
۸	شیروان	۳۱۴-۳۰۴-۲۷۷
۹	گیلان	۱۳۹

۱- در این جا نویسنده دقیقا ذکر می کند که منظورش «امراء بزرگ» است.

(جدول شماره ۱) نقاوه الآثار

ردیف	نام منطقه	شماره صفحه
۱	قرامان ^۱	۷۷

*- اگر چه سعی شده است شماره صفحه‌ای که کلمه بیگلربیگی در آن ذکر شده است ارجاع داده شود ولی از آن جا که نوع کار آماری نیست، لزوماً تعداد دفعات ملاک قرار نگرفته است.

بر اساس این جدول‌ها روشن می‌شود که نقاوه‌الآثار، کمترین و عالم‌آرای عباسی بیشترین علاقه را برای بکار بردن این منصب داشته است. همچنین مشخص می‌شود که ملاجلال منجم برای چند منطقه مانند آخسقه، آخستو، اورقه، تومانیس، سیواس و شام و نیز گیلان، بیگلربیگی آورده است. در حالی که اسکندربیگ در مورد این مناطق چیزی نمی‌گوید و برعکس برای برخی مناطق از منصب بیگلربیگی یاد می‌کند که او چیزی نمی‌گوید. این تناقضات، ابهامات بسیاری را برای شناخت دقیق این منصب و کاربرد این اصطلاح ایجاد می‌کند. تنها چند منطقه به طور مشترک در هر دو کتاب ذکر شده‌اند.

اما دقت در تاریخ نگارش این سه اثر، می‌تواند برخی ابهامات را روشن سازد. افزایش کاربرد واژه بیگلربیگی در «عالم‌آرای عباسی» که متأخرترین این کتابهاست دلیلی بر این مدعاست که منصب بیگلربیگی از دوره شاه عباس در تقسیمات کشوری مرسوم بوده و به مرور بر تعداد بیگلربیگی‌نشینان افزوده شده است. بنابراین طبیعی است که نقاوه‌الآثار که در ابتدای حکومت شاه عباس تدوین شده است، ذکری از این منصب نکرده باشد چرا که شاید در زمان او هنوز این واژه کاربردی نشده بود و پس از آن متداول گشته است. به ویژه که نقاوه‌الآثار تنها یک بار از چنین منصبی یاد می‌کند؛ آن هم برای قرامان در خارج از مرز ایران. در مقابل «عالم‌آرای عباسی» به کرات از این عنوان یاد کرده و حتی آن را به دوره ابتدای حکومت شاه عباس نیز تعمیم داده است. دلیل این مدعا آن است که «تاریخ عباسی» که در میانه این دوره نوشته شده است، بیشتر از مناطقی با عنوان بیگلربیگی یاد می‌کند که

۱- مربوط به قبل از دوره شاه عباس است.

یا خارج از منطقه جغرافیایی ایران است مانند شام و سیواس و یا آن که این لفظ را در موارد متعددی جایگزین امیرالامراء که منصبی نظامی است بکار برده است. البته اسکندر بیگ نیز در مواردی آن را دقیقاً مترادف امیرالامرا بکار برده است نه صرفاً حاکمی با اقتدار بسیار. در این مورد بعد از این توضیح داده خواهد شد.

همچنین این منابع در مواردی از الفاظ حاکم، والی و بیگلربیگی برای یک شخص خاص استفاده نموده‌اند. این ناهماهنگی در استفاده از عنوان یک منصب می‌تواند گویای آن باشد که به لحاظ اعتبار اجتماعی چندان تفاوتی میان این عناوین نبوده است. در غیر این صورت، یعنی در صورت استفاده از عنوانی با اعتبار کمتر به جای عنوان معتبرتر می‌توان چنین پنداشت که صاحب منصب مزبور از سوی نویسنده مورد تحقیر قرار گرفته است. حال آن که شواهد به دست آمده چنین چیزی را تأیید نمی‌نمایند. بلکه به نظر می‌رسد دست کم در نامیدن این صاحب منصبان در دوره شاه عباس اول چندان تفاوتی وجود ندارد.

فلور^۱ در کتاب «دیوان و قشون در عصر صفوی» به خوبی متوجه تناقض گویی منابع در استفاده از اصطلاح والی، حاکم و بیگلربیگی شده است. وی ضمن توصیف منصب والی و استناد به سخن سانسون در خصوص آن که «والیان، فرزندان شه‌ریارانی هستند که شاه ایران، سرزمین‌شان را تسخیر کرده است»، تأکید می‌کند که والی یک ولایت به معنای حاکم آن ولایت است و می‌نویسد: «متون فارسی ناظر بر قرن ۱۶، وقتی از والی نام می‌برند شبهه‌انگیزند. زیرا والی ایالتی خاص اندکی بعد صرفاً به صورت حاکم در همان متن ظاهر می‌شود ... اصولاً والی یک ولایت در متون قرن ۱۷، حکومتگران ایالات، مثلاً هرات، ایروان، چخورسعد، تبریز و بندر عباس در متن واحدی هم والی و هم حاکم خوانده می‌شوند». او در ادامه می‌گوید که والیان عربستان، لرستان، شیروان و گرجستان در بخش‌های مختلف متون حاکم و بیگلربیگی نیز خوانده شده‌اند (فلور، ۱۳۸۶: ۱۱۳).

اما از آن جا که بیشتر استنادات فلور به منابع آخر دوره صفویه است و وی مقایسه‌ای بین منابع دوره اول، دوره میانی و دوره آخر نکرده است، نتوانسته گره از این مشکل بگشاید

و دلیل تناقض‌گویی‌ها را دریابد. چه بسا که نویسندگان اواخر دوره صفوی بدون توجه به تحولاتی که در عناوین مناصب ایجاد شده بود، صرفاً دوره خود را ملاک قرار داده و در ضمن اینکه از منابع پیش از خود برای تکمیل اطلاعات تاریخی استفاده نموده‌اند توجه و دقتی به این گونه اختلافات نشان نداده‌اند.

فلور ایجاد منصب بیگلربیگی با مفهوم فرماندار کل را از ابداعات شاه طهماسب برای کاستن از قدرت منصب امیرالامرا می‌داند و در این باره می‌گوید: «فقط در ولایت خود امیرالامرا محسوب می‌شد و فقط برای حوزه اقتدار خویش برتری داشت» (همان: ۳۴). اگر این تحلیل او را بپذیریم باز با مفهومی که مورد نظر ماست تفاوت دارد و همان مفهومی را تداعی می‌کند که در دوره ایلخانان نیز وجود داشت. در ضمن این مطلب را می‌توان با اشاره مختصری در «تاریخ عباسی» نیز یافت در جایی که می‌گوید: «مهدی قلی‌بیگ قورچی تیر و کمان را به سلمان‌خان پسرزاده عبدالله‌خان که سمت بیگلربیگی گری استاجلو داشت سپردند» (منجم یزدی، ۱۳۶۶: ۶۰). اشاره به بیگلربیگی گری استاجلو دقیقاً می‌تواند گویای منصبی نظامی مانند امیرالامرا باشد. همچنین در جایی دیگر وی به وضوح این مطلب را این گونه بیان می‌کند: «و قبان‌خان پای امارت ارومی بوسید و بیگلربیگی گری از سلطانیه تا وان با لقب خانی سلطان شفقت فرمودند» (همان: ۳۸۹). همان‌طور که پیش از این گفته شد، بعضی اشارات اسکندریگ نیز مترادف با امیرالامرا و صرفاً منصبی نظامی است مانند آن که می‌گوید: «حسن‌خان بیگلربیگی استاجلو همدان و قلمرو علیشکر با یک هزار از مردم خود... به مراغه رفته» (ترکمان، ۱۳۸۲: ۷۸۲).

همچنین فلور از این که در برخی منابع «از والی شیراز، کهکیلویه ...» یاد شده اظهار شگفتی می‌کند و معتقد است که آنها مناطق کوچکتر بودند که هرگز والی‌نشین نبوده‌اند (همان: ۱۱۳). اما وی به این موضوع دقت نموده است که در بسیاری منابع برای برخی از این مناطق کوچکتر نه تنها از والی که از بیگلربیگی هم استفاده کرده‌اند. از جمله کهکیلویه که نه تنها رهبر برون از بیگلربیگی آن یاد می‌کند که «عالم‌آرای عباسی» نیز این منطقه را در اختیار بیگلربیگی فارس می‌آورد. این تفاوت و شناور بودن این عنوان نشان می‌دهد که نه

تنها گاه مناطق کوچکتر را که تابعی از مناطق بزرگ اطراف خود هستند با همان عناوین یاد می‌کنند بلکه چندان دقت و یا حساسیتی در این گونه خطاب‌ها نبوده است. همان طوری اسکندر بیگ در مورد امام قلی‌خان می‌گوید: «ولد الله‌وردی‌خان که به جای والد بیگلربیگی فارس و کوه گیلویه و لار و بحرین و جرونست» (همان: ۱۰۸۸). در حالی که منظور او آن است که این مناطق تحت تابعیت وی به عنوان بیگلربیگی فارس می‌باشد.

با توجه به آن چه گفته شد، به نظر می‌رسد این مسأله شاید چندان مورد توجه نویسندگان و محققان قرار نگرفته باشد و بیشتر با استناد به منابعی چون تذکره الملوک، آن چه را که در آخر دوره صفویه وجود داشته است به کل دوره تعمیم داده‌اند. البته می‌توان چنین پنداشت که شاید کسانی چون میرزا سمیعا خود نیز به دقت از حدود دویست سال قبل اطلاعی نداشته‌اند و یا آن که ضرورتی در تدوین تاریخچه این مناصب ندیده‌اند. بلکه صرفاً هدفشان نشان دادن حدود وظایف، اختیارات و نهایتاً میزان درآمد صاحب‌مناصبان دوره معاصر خود بوده است و از این روی آن چه را که مربوط به گذشته بوده است به دلیل عدم کارائی آن، زائد و بی‌فایده، تصور و از ذکر آن خودداری کرده‌اند.

نتیجه

در پایان می‌توان چنین نتیجه گرفت که کاربرد اصطلاح بیگلربیگی در ایران، ابتدا تنها جنبه لشکری داشت و از دوره صفوی در زمره مناصب کشوری قرار گرفت. به ویژه از دوره-ای که قدرت مرکزی در ایران قوت گرفته بود در برخی مناطق سوق‌الجیشی مانند فارس و برخی نواحی مرزی کشور در شرق و غرب ایجاد شد. چرا که بر اساس منابعی که در دوره اول نوشته شده‌اند، نشانی از وجود چنین منصبی با گستردگی وظایف و اختیاراتی که بعدها از میانه حکومت شاه عباس به بعد، دیده می‌شود وجود ندارد. بنابراین دلیل اصلی ایجاد آن را می‌توان نوعی اعطای استقلال رأی در منطقه مورد نظر، تحت نظارت دولت مرکزی دانست. به طوری که حتی گنجعلی‌خان که بسیار مورد اعتماد و احترام شاه عباس اول بود از داشتن چنین عنوانی بی‌بهره ماند. اما الله‌وردی‌خان و فرزندش به دلیل موقعیت خاص فارس و مناطق تحت نفوذ آن صاحب این منصب شدند.

در ضمن با توجه به جدول ارائه شده، روشن می‌شود که حتی در دوره شاه عباس نیز گاه این عنوان مترادف امیرالامرا و در واقع به عنوان منصبی لشکری آورده شده است.

با مقایسه اطلاعات به دست آمده، مشخص می‌شود که تا پیش از دوره شاه عباس در منابع، کمتر ذکری از منصب بیگلربیگی به عنوان منصبی کشوری برای نواحی داخل ایران شده است. ولی از زمان او به آرامی این عنوان جای خود را نه تنها در ساختار تقسیمات کشوری که در منابع نیز باز می‌کند به طوری که در پایان دوره شاه عباس کاربرد آن زیاد می‌شود. اگر چه هنوز محدودیت‌هایی برای استفاده از آن وجود دارد و حتی با دو مفهوم کشوری و لشکری بکار رفته است. این نکته نیز قابل توجه است که منابع معاصر و به ویژه بعد از شاه عباس اول در ضمن گزارش تاریخ قبل از آن دوره بدون توجه به آنکه این اصطلاح پیش از آن دوره کاربرد نداشته و یا مفهومی دیگر داشته است برای بسیاری از حاکمان ولایاتی که بعدها بیگلربیگی‌نشین شده بودند نیز از همین اصطلاح استفاده نموده‌اند.

پس از شاه عباس اول تا اندازه‌ای بدون در نظر گرفتن شرایط حساس منطقه‌ای، که در ابتدا مورد توجه بود، این عنوان به برخی حکام سایر مناطق نیز داده شد که شاید در عمل به لحاظ قدرت و اقتدار منطقه‌ای تفاوتی با سایر حکام نداشتند. همچنین بنابر شواهد به دست آمده، اطلاق لفظ حاکم به بیگلربیگی در منابع به مفهوم تحقیر یا کاستن از درجه و اعتبار فرد نبوده است.

کتابنامه

- ۱- افوشته‌ای نطنزی، هدایت الله. (۱۳۷۳)، *نقاوة الآثار*، به اهتمام احسان اشراقی، چ ۲، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۲- اینالجب، خلیل. (۱۳۸۸)، *امپراتوری عثمانی*، ترجمه کیومرث قرقلو، تهران، بصیرت.
- ۳- ترکمان، اسکندر بیگ. (۱۳۸۲)، *عالم آرای عباسی*، تصحیح ایرج افشار، تهران، امیرکبیر.
- ۴- چارشلی، اوزون. «*تشکیلات نظامی دوره ایلیخانان*»، ترجمه محمدتقی امامی، پژوهشنامه علوم انسانی،
- ۵- روملو، حسن بیگ. (۱۳۸۴)، *احسن التواریخ*، به کوشش عبدالحسین نوائی، تهران، اساطیر.
- ۶- رهبرورن، کلاوس میثائیل. (۱۳۸۳)، *نظام ایالات در دوره صفویه*، چ ۳، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۷- فلور، ویلم. (۱۳۸۶)، *دیوان وقشون در عصر صفوی*، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران، آگاه.
- ۸- منجم یزدی، ملا جلال الدین. (۱۳۶۶)، *تاریخ عباسی یا روزنامه ملاجلال*، به کوشش سیف الله وحیدنیا، بی جا، وحید.
- ۹- میرزا رفیعا. *دستور الملوک*، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، سال شانزدهم، شماره اول و دوم.
- ۱۰- میرزا سمیعا. (۱۳۶۸)، *تذکرة الملوک*، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، امیرکبیر.
- ۱۱- ناشناس، (۱۳۸۴)، *عالم آرای شاه اسماعیل*، تصحیح اصغر منتظر صاحب، چ ۲، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.
- ۱۲- نصیری، میرزا علی‌نقی. (۱۳۷۱)، *القاب و مواجب در دوره سلطین صفویه*، تصحیح

یوسف رحیم‌لو، تبریز، دانشگاه تبریز.

۱۳- نوائی، عبدالحسین. (۱۳۶۰)، *اسناد و مکاتبات سیاسی ایران*، از سال ۱۱۰۵ تا ۱۱۳۵ ق. همراه با یادداشتهای تفضیلی، بنیاد فرهنگ ایران.

۱۴- نوائی، عبدالحسین. *اسناد و مکاتبات سیاسی ایران*، از سال ۱۰۳۸ تا ۱۱۰۵ ق. همراه با یادداشتهای تفضیلی، نیاد فرهنگ ایران.

۱۵- وحید قزوینی، میرزا محمد طاهر. (۱۳۸۳)، *جهان آرای عباسی*، تصحیح سید سعید میر محمدصادق، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

۱۶- واله قزوینی اصفهانی، محمد یوسف. (۱۳۸۲)، *ایران در زمان شاه صفی و شاه عباس دوم*، تصحیح محمد رضا نصیری، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی